درس ششصد و شانزدهم

نقد مرحوم آخوند به تعریف حکماء از تشخّص

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

مرحوم آقا می‌گفتند: پنج‌ساله بودیم، پدرمان ما را این‌طرف و آن‌طرف می‌برد، یک دفعه مسجد سپهسالار رفتیم ـ همین مسجدی که الآن در میدان بهارستان هست ـ مجلس ختمی بود و ما نشسته بودیم، افرادی هم می‌آمدند و می‌رفتند؛ آقایان، علما، حُجَج می‌آمدند و دیگر برحسب مراتب یکی بلند می‌شد یکی بلند نمی‌شد و دوتا بلند می‌شدند و صلواتی می‌فرستادند و... مسئول مدرسه و خادمی که آنجا بود آنها را تحویل می‌گرفت و به او می‌گفتند: واردش کن، فلانی آمده؛ آیةالله فلان آمده، او را وارد کن؛ یعنی چندتا هندوانه و خربزه و کدوتنبل بزرگ زیر بغلش بگذار که ابّهتش خیلی بیشتر بشود! گفتند: یکی در این موقع آمد، ما او را می‌شناختیم بدبخت هرّ را از برّ تشخیص نمی‌داد، این خادم صلوات پشت صلوات می‌داد! حضرت آیةالله فلان! صلوات بفرستید! خب همه او را

می‌شناسند، این شخص که این‌قدر صلوات نمی‌خواهد، حالا یکی باشد، خیلی آقا باشد صلواتی می‌فرستند، بعداً مشخص شد قبل از اینکه بیاید، دَم خادم را دیده بود و مسئله را حل کرده بود!! خلاصه او هم صلوات را تمام نمی‌کرد، بابا یکی برایش فرستادی دیگر بس است، مردم فیض بردند!! دیگه دوتا سه‌تا پنج‌تا چه خبر است؟! ایشان هم خیلی با ابّهت و جلال آمدند.

اینها شعائر است!! شعائر باید محفوظ باشد؛ البته شعائر داریم تا شعائر! کشیدن سجاده از زیر پای مرحوم آقای قاضی هم شعائر است! سنگ زدن و شیشهٔ مسجد ایشان را شکستن هم شعائر است! تهدید به قتل هم شعائر است! هر کدامش شعائر است!!

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

بَحثٌ وَ تَعقيبٌ:
قَد أُورِدَ عَلى قَولِهِم إنَّ الشيئَينِ مِن نَوعٍ واحِدٍ يَمتازُ أحَدُهُما عَنِ الآخَرِ إنَّ اتَّحَدَ المَحَلُّ بِالزَّمانِ بِأنَّ الزَّمانَ نَفسَهُ إذا كانَ مِقداراً لِحَرَكَةِ الفَلَكِ فَمَحَلُّه جِسمٌ واحِدٌ فَبِماذا يَمتازُ مَعَ وَحدَةِ المَحَل جُزءٌ مِنه مِن جُزءٍ آخر.[1]

بحث امروز خیلی مطلبی ندارد.

---

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۲، ص ۱۴.

مرحوم آخوند در اینجا می‌خواهند یک نوع التیامی در عبارات و تعبیراتی که از بعضی از بزرگان آمده است ببخشند مانند: مرحوم شیخ‌الرئیس و بعضی از افراد دیگر. ایشان در مورد بهمنیار هم می‌فرمودند که تشخّص در بعضی از موارد به معنای امتیاز و تمیّز است نه‌اینکه تشخّص به همان معنای حقیقی باشد که تعیّن است که برگشتش به وجود است. عرض شد که آنچه که موجب می‌شود تحقق خارجی صورت بپیونددد عبارت از همان خصوصیت وجودیهٔ شیء است که به‌واسطهٔ آن خصوصیت، هم خودش تعیّن پیدا می‌کند و هم باعث امتیاز خود از سایرین خواهد شد و ما آن امتیازات را به‌واسطهٔ او از دیگران احساس می‌کنیم، به این تشخّص می‌گویند.

و اما در بعضی از موارد پیش آمده که به‌جای تمیّز، تشخّص گفته شده است وقتی که بین دو شیء یک نوع وحدتی وجود دارد امتیاز یکی از دیگری به‌واسطهٔ همان هیئت اوست؛ آن هیئت خارجی او موجب این می‌شود که از دیگری امتیاز پیدا کند

همان‌طور که در طایر، بین طایر و ولود آن که بچه می‌زاید مشخص است. شما دو کبوتر، دو حیوان، دو خفاشی که یکی نر و دیگری ماده است وقتی که حرکت می‌کند آنی که دنبال ماده حرکت می‌کند از دیگری مشخص می‌شود. یا در دوتا کبوتر دیگر دوتا حیوان دیگر فرض کنید آن نحوهٔ هیئت خارجیهٔ اوست که موجب امتیاز بین او و دیگران خواهد شد.

امتیاز ذاتی زمان

مسئله‌ای که در اینجا مطرح شده است یک ایرادی است مطرح کردند که مرحوم آخوند مسئله را بر آن اساس به آن امتیاز ذاتی زمان کشاندند؛ صحبت این است که اگر دو شیء در یک نوع واحد در آن حقیقت نوعیه‌شان باهم متحد باشند بنابراین اختلافشان، اختلاف زمانی می‌شود، درصورتی‌که محل، محل واحد باشد. فرض کنید اگر یک هیئت بر یک محلی عارض بشود امتیاز آن هیئت و آن وضع، نسبت به وضع دیگر درصورت اتحاد محل، اختلافش اختلاف زمان است. وقتی که الآن من در اینجا به این وضع نشسته‌ام یک ساعت دیگر هم همین وضع را دارم پس فرق بین این وضع و وضع

دیگر چیست؟ درصورتی‌که هر دو یک مقوله است و در تحت یک نوع است؟ این اختلافش اختلاف به زمان است. زمان این وضع در فلان ساعت بود و به ساعت فلان تبدل پیدا می‌کند، بدون اینکه خود وضع تغییر پیدا کند و خود هیئت خصوصیت خودش را عوض کند و موقعیت خودش را تغییر بدهد.

تعریف زمان

اشکالی که در اینجا شده این است که در مسئلهٔ زمان ایراد شده است؛ در مورد زمان گفتیم که عبارت از حرکت فلک است و کمیّت حرکت است که زمان را تشکیل می‌دهد، در هیئت سابق این زمین را ثابت و افلاک را به دور زمین در حال حرکت می‌دیدند، البته تفاوتی نمی‌کند علیٰ‌کلّ‌حال این حرکت است که موجب وجود زمان است چه شما زمین را به دور خود و به دور خورشید متحرک بدانید یااینکه زمین را ثابت و آنها را متحرک بدانید این تفاوتی از نقطه‌نظر کمیت ندارد و به آن کمیّت، زمان گفته می‌شود؛ یعنی به آن «کمّ» زمان گفته می‌شود؛ یک ساعت؛ یعنی حرکت زمین از یک نقطه به نقطهٔ دیگر یا از یک منطقه به منطقهٔ دیگر در منطقة البروج که

حرکت به دور شمس دارد. در هرکدام از این مناطق که قرار بگیرد آنجا برای او اسم خاصی است و وضع خاصی دارد و این حرکت افلاک بر یک جسمِ واحد واقع می‌شود. پس وقتی که این جسم، جسم واحد است چطور شما می‌توانید یک جزئی از زمان را بر جزء دیگر فرق بگذارید و امتیاز بدهید؟ جسم، جسم واحد است آن جسم واحد در حال حرکت است و شما چیزی ندارید که با او امر ثابتی باشد و به‌واسطهٔ آن امر ثابت بین این دو حرکت را بتوانید امتیاز بدهید. این اشکالی است که نسبت به این قضیه شده است.

جوابی که مرحوم آخوند می‌دهند؛ جواب روشنی است جواب این است که زمان فی‌حدّنفسه موجب امتیاز است امتیاز روز یک‌شنبه از روز دوشنبه، به نفس خود یک‌شنبه و دوشنبه بودن است؛ یعنی خود یک‌شنبه از روز قبل و روز بعد خودش ذاتاً امتیاز دارد و نیازی به محل ندارد که یک محل مختلفی داشته باشد و عروض این زمان بر آن محل با عروض این زمان بر محل دیگر تفاوت کند. خود نفس این عارض که عبارت از زمان است اختلاف

ماهوی دارد و موجب امتیاز یکی از دیگری خواهد شد و همین مسئله در مورد عدد هم صدق می‌کند؛ عدد دو بر سه مقدم است و از یک مؤخّر است. نفس این عدد از نظر ماهیت و از نظر حقیقت و رتبه، بدون شیء دیگر و بدون امر دیگری اقتضاء امتیاز می‌کند، این مسئله به این کیفیت است.

لذا در کلمات بزرگان مثل مرحوم شیخ‌الرئیس در آنجایی که بحث تشخّص را مطرح می‌کنند، متوجه می‌شویم که مقصود از تشخّص آن تعیّن خارجی نیست چون تعیّن خارجی حقیقتش به خود وجود است و آنچه که موجب امتیاز است ممکن است علل مختلفی داشته باشد و کلام شیخ‌الرئیس در اینجا به یک مقوله برمی‌گردد. ایشان می‌فرمایند: از بین مقولات تنها مقوله‌ای که فی‌حدّنفسه اقتضاء تشخّص را می‌کند، بدون شیء دیگر و بدون امر دیگر، وضع است.

سبب افتراق بین مقولات

البته به ایشان اشکال شده است و مرحوم صدرالمتألهین اشکالی که کردند، گفتند: فقط وضع نیست که خودش اقتضاء امتیاز را می‌کند که یک

هیئت با هیئت دیگر فی‌حدّنفسه اقتضاء امتیاز و تفارق بین دو را می‌کند بلکه به غیر از هیئت، خود زمان هم اقتضاء امتیاز را می‌کند. قطعاً زمان گذشته با زمان حال و زمان آینده امتیاز دارد بنابراین انحصار امتیاز در مقولهٔ وضع و اینکه نفس مقولهٔ وضع فی‌حدّنفسه بدون ملاحظهٔ محل، اقتضاء امتیاز را می‌کند این مسئله صحیح نیست. چون در همهٔ مقولات مثل کمّ و کیف و امثال‌ذلک، آن ملاحظهٔ محل عروض این مقوله است که موجب افتراق بین آنها است. ولی خود وضع فی‌حدّنفسه یک مقوله‌ای است که اقتضاء امتیاز را می‌کند؛ وقتی که یک هیئتی را مشاهده بکنید، این هیئت یک عرضی است که عارض بر محل می‌شود و موجب دگرگونی و امتیاز آن محل از سایر می‌شود. این هیئت است که این امتیاز را می‌رساند و آن شخص ممکن است باز هیئتش را عوض کند الآن شخصی چهارزانو نشسته بعداً به دوزانو تبدیل می‌شود همان شخص است. محل، محل واحد است منتها خود آن وضع را می‌بینید تغییر پیدا کرد، شما امتیاز را با تغییر وضع می‌فهمید درحالی‌که فرد یکی است و عوض نشد

یک گرم هم به او اضافه یا کم نشده ولکن این خصوصیت آن عارض است که فی‌حدّنفسه موجب امتیاز او از بین بقیه است.

در اینجا مرحوم آخوند می‌فرمایند که غرض مرحوم بوعلی از تشخّص، همان معنای امتیاز است نه معنای تشخّص که به‌عنوان تعیّن و تحقق خارجی است که آن تحقق خارجی بالوجود است و غیر از وجود چیزی نمی‌تواند تعیّن و تشخّص را برساند. این مطلب خیلی مسئله‌ای ندارد.

بَحثٌ وَ تَعقیبٌ:
قَد أُورِدَ عَلی قَولِهِم إنَّ الشیئَینِ مِن نَوعٍ واحِدٍ یَمتازُ أحَدُهُما عَنِ الآخَرِ إنَّ اتَّحَدَ المَحَلُّ بِالزَّمانِ بِأنَّ الزَّمانَ نَفسَهُ إذا کانَ مِقداراً لِحَرَکَةِ الفَلَکِ فَمَحَلُّه جِسمٌ واحِدٌ فَبِماذا یَمتازُ مَعَ وَحدَةِ المَحَل جُزءٌ مِنه مِن جُزءٍ آخر.[1]

این مطلب که گفتند: دو شیء از نوع واحد، یکی از دیگری امتیاز پیدا می‌کند؛ دو شیئی که در تحت یک نوع باشند اگر محل اتحاد داشته باشد ـ بِالزَّمان به آن یَمتازُ برمی‌گردد ـ امتیازش به زمان است؛ یعنی وقتی که یک عرضی عارض بر یک محل بشود چگونه همان عرض درصورت امتداد از دیگری امتیاز پیدا می‌کند؟ می‌گویند: الآن یک ساعت است

[1] . همان، ص ۱۵.

که شما در اینجا همین‌طور نشسته‌ای، آیا خسته نمی‌شوی؟! می‌گوید که نه اینجا بر من یک عرض بیشتر عارض نشده است و آن چهارزانو بودن است. می‌گویند: بابا یک ساعت است اینجا نشسته‌ای، این یک ساعت با آن [حالت] قبلت فرق می‌کند، امتیازِ این امتیاز به زمان است. گرچه این عرض در اینجا، عرض واحد است ولکن به‌واسطهٔ اختلاف زمان این خصوصیت در هر نقطه از زمان با آن نقطهٔ قبل تفاوت می‌کند.

حالا ایراد این چیست؟ ایراد این است که وقتی شما زمان را معیار امتیاز آوردی، خود زمان چه دخلی در امتیاز می‌تواند داشته باشد؟ درحالی‌که خودش قائم به یک محل است و آن محل فقط عبارت از همان جسمیّت فلکیت است. محل این زمان یک جسم واحد می‌شود که این جسم واحد، زمان را به‌وجود آورده است و آن جسم واحد در حرکت خودش دارای اختلاف است بنابراین شما چیزی ندارید که به‌واسطهٔ آن معیار بخواهید خود زمان را تقسیم کنید و به‌واسطهٔ تقسیم زمان آن اشیائی که در تحت نوع واحد هستند را بخواهید بینشان

اختلاف قائل شوید. جزئی از زمان از جزء دیگر با وحدت محل، به چه چیزی امتیاز پیدا می‌کند؟ در اینجا چون خود جسم، جسم واحد است و آن جسم واحد هم قابل تجزیه نیست بنابراین چیزی که موجب بشود زمان از آن زمان دیگر تجزیه بشود و اختلاف پیدا بکند، نداریم.

پاسخی که دادند خیلی روشن است فرمودند:

و الجواب: إنُّ التَّمَيُّزَ بَينَ أجزاءِ الزَّمان بِنفسِ ذاتِها فَإنَّ المُسَمّىٰ بِالزَّمانِ حَقيقَةٌ مُتَجَدِّدَةٌ مُتَصَرِّمَةٌ وَ لَيسَت لَهُ ماهيةٌ غَيرَ اتِّصالِ الانقِضاءِ وَ التَّجَدُّدِ فالسُّؤالُ بِأنَّهُ لِمَ اختَص يَومُ كَذا بِالتَّقَدُّمِ عَلى يَومٍ كَذا وَ بِمَ امتازَ أحَدُهُما عَنِ الآخَرِ مَعَ تَشابُهِهِما وَ تَساويهِما فى الحقيقةِ يَرجِعُ إلى مِثلِ أن يُقالَ، لِمَ صارَ الفَلَكُ فَلَكاً فَإنَّ يَومَ كَذا لا هُوِيَّةَ لَه سِوىٰ كونِه مُتَقَدِّماً عَلىٰ يَومِ كَذا وَ مُتَمَيِّزاً عنه كَما أنَّ تَقَدُّمَ الاثنَين عَلَى الثلاثَةِ طَبعاً وَ امتيازُه عَنها لَيسَ إلاّ بِنَفسِ كَونِه اثنَين وَ يَتَّضِحُ ذلِكَ اتِّضاحاً شديداً بِأنَّ امتيازَ ذِراعٍ مِنَ الخَطِّ عَنِ نِصفِه لَيسَ بِشَىءٍ خارِجٍ عَن نَفسُ هُوِيَّتِه لِأنَّها مَعَ قَطعِ النَّظَرِ عَنِ الأمورِ الخارِجةِ مِنَ المَحَلِ و الزمانِ يَمتازُ عَنه.[1]

حقیقت زمان!

تمیّز بین اجزاء زمان به خود زمان است کاری نداریم که آیا این زمان به جسمیت فلک یا به جسمیت کرهٔ ارض یا شمس یا چیز دیگر تعلق می‌گیرد، نه! این اجزاء زمان فی‌حدّنفسه باهم اختلاف دارند حالا این جسمشان هرچه می‌خواهد باشد آنچه که زمان به آن تعلق گرفته هرچه می‌خواهد باشد فرقی ندارد. یک حقیقتی است که همیشه در حال تجدد و در حال گذشت است.

---

[1] . همان.

ماهیتش غیر از اتصالِ انقضاء و تجدد چیز دیگری نیست؛ یعنی حقیقت زمان حقیقت منقضی شدن یک مرتبه و تجدد مرتبهٔ دیگر است. این حقیقت زمان است! چگونه است که روز یک‌شنبه جلوتر از دوشنبه است؟ چه چیزی باعث امتیاز یک‌شنبه از دوشنبه شده است؟ اینها در حقیقت نوعیهٔ یک شیء هستند، برگشت این سؤال به چیست؟ مثل اینکه گفته بشود: چرا فَلَک، فلک شد؟ خُب به‌خاطر اینکه خدا آن را فلک کرده است. ما جَعَلَ اللهُ مِشمِشَةً[1] مِشمِشَةً بَل أوجَدَها این‌هم همین‌طور است چرا آب، آب شده است؟ چرا نان، نان شده است؟! خب آب، آب است و خصوصیت آب همان چیزی است که جعل به آن تعلق گرفته است؛ یعنی در اینجا خود ذاتیت شیء دلیل بر وجود شیء بر ذاتیت آن است دیگر «لِمَ» نمی‌خواهد، علیت نمی‌خواهد. یوم کذا هیچ هویتی ندارد، سواء اینکه این متقدم بر این روز و متأخر از آن روز است و از او متمیّز است. همان‌طور که تقدم اِثنین بر ثلاثه طبعاً و امتیازش از

---

۱. مشمشة: زردآلو. (محقق)

ثلاثه به خود این اِثنینیّت است. این مطلب با این مثالی که می‌زنیم کاملاً روشن می‌شود؛ امتیاز یک ذراعِ خط از نصفش به‌واسطهٔ چیزی خارج از ذات خودش نیست چون با قطع نظر از امور خارجهٔ از این خط، آن اموری که از آن خط خارج هستند، آن محلی که این خط بر او عارض شده است مثل کتاب یا زمانی که مدت امتداد این خط از اول تا آخر است، الآن من دستم را از اینجا تا اینجا با این سرعت محدود می‌آورم چهار ثانیه طول می‌کشد ولی با همین سرعت دستم را تا وسط بیاورم دو ثانیه طول می‌کشد الآن فرق بین این نصف و بین این به‌واسطهٔ چیست؟ این زمان در اینجا نصف شده است و ما در اینجا نصف می‌بینیم یااینکه محل را در اینجا بزرگ‌تر می‌بینیم، فرض کنید در اینجا می‌بینیم بین دو نقطه این محل استیعاب بیشتری از این جلدتا نصف این کرده است. ایشان می‌گویند که اینها همه معروضات خط است و معروضات خط ارتباطی به خط ندارد. خود خط در هویت ذات خودش با نصف خودش تفاوت دارد. حالا این محلش هرچه می‌خواهد

باشد. این مطلب را فوراً در ذهن ببریم اصلاً کاری به کتاب نداشته باشیم مثلاً شما یک خط بیست سانتی را در ذهنتان درنظر بگیرید بعد آن را نصفش کنید آیا نصف احساس می‌کنید یا نمی‌کنید؟ بااینکه اصلاً کتابی نیست دفتری نیست دری نیست هیچ چیزی وجود ندارد؛ یعنی نفس خود تصور هویت شیء و این مقوله، اقتضا می‌کند که آن فرق و اختلاف را ادراک کنید بدون اینکه محل و زمان نقشی در این امتیاز داشته باشد.

فَقَد عُلِمَ أنَّ التَمَيُّزِ عَنِ المُشارِكاتِ النوعيّة قَد يَحصُلُ بِنَفسِ الحقيقة وَ ما وُجِدَ فی كَلامِ الشيخ مِن أنَّهُ لَيسَ شَیءٌ مِنَ المَقولاتِ يَتَشَخَّصُ بِذاتِه إلاّ الوضع فَمُرادُهُ الامتياز عَنِ الغير مُطلَقاً مَع وحدةِ الزمانِ فَإنَّهُ لا يَحصُلُ الامتياز مَعَ وَحدَةِ الزَمان إلاّ بالوضع كَما أنَّهُ لا يَحصُلُ الامتياز مَع وَحدة الوضع إلاّ بِالزمان وَ أمّا امتيازُ كُلِّ وَضع عَن وَضع كالقعودِ عَنِ القيام فَحاله كَحالِ امتيازِ زمانٍ عن زمان و مقدارٍ عن مقدارٍ مِن أنَّهُ مِمّا يَحصُلُ بِنَفسِ حَقائِقِها وَ التَّشَخُّصُ بِالمَعنَى المَذكور قَد يَكونُ بِنَفسِ الذات كَما فی واجِبِ الوجود، و قد يكون بلوازِمِ الذات كالشَّمسِ فَإنَّ الوَضعَ هُناكَ مِن لَوازِمِها، وَ قَد يَكونُ بِعارِضٍ لاحِقٍ فی أوَّلِ الوجودِ وَ قَد بُيِّنَ أنَّهُ مِن بابِ الوَضعِ وَ الزمان لا غير وَ أمّا تشخّص النَّفس فَبِالعلاقَةِ التی بينها وَ بَينَ البَدَن وَ تشخّص القُوَى البَدَنيةِ فَبِالبَدَنِ الّذی هیَ فيه.[1]

تمیز از آن چیزی که در نوع با همدیگر هستند ـ کمیت باشد کیفیت می‌خواهد باشد هرچه می‌خواهد باشد ـ گاهی اوقات به خود حقیقت آن شیء تمیّز حاصل می‌شود و نیازی به امر دیگر نداریم. اینکه شیخ فرموده است: هیچ‌کدام از مقولات از این مقولات عشره نداریم که تشخّص به ذات خودش

---

[1] . الحكمة المتعالية، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۶.

بدون نیاز به امر دیگر پیدا کند مگر مقولهٔ وضع و هیئت عارضهٔ بر شیء، که آن خودش فی‌حدّنفسه بدون قیام به شیء تشخّص به ذات دارد، منظورشان تشخّص نیست بلکه منظورشان امتیاز است؛ امتیاز از غیر مطلقاً با وحدت زمان؛ یعنی درصورتی‌که زمان، زمان واحد باشد والاّ اگر زمان متعدد باشد در اینجا امتیاز به زمان است. امتیاز با وحدت زمان حاصل نمی‌شود مگر به وضع! فرض کنید در بین دو شیء در وحدت زمان یک وضع وجود دارد و امتیاز این به وضع است درصورتی‌که این وضع به دو محل تعلق بگیرد؛ الآن همه در اینجا چهارزانو نشسته‌اند ظاهراً بعضی‌ها دست زیر چانهٔشان گذاشتند بعضی ها دو زانو هستند، الآن در اینجا زمان، زمان واحد است ولی وضع‌ها متعدد است و فرق می‌کند. در اینجا وضع موجب اختلاف هست ولی برعکس اگر وضع، وضع واحد باشد و زمان در آنجا متعدد باشد، دیگر در آنجا زمان هست فرض کنید خود من از اول بحث که شروع شد تا الآن دارای یک وضع هستم آنچه که باعث افتراق بین وضع‌هایی است که همه در تحت

یک نوع هستند فقط زمان است؛ شما در اینجا زمان را بگیرید دیگر بین اول و آخر و وسط نشستن تفاوتی احساس نمی‌کنید. مَع وحدة الزمان ...؛ با وحدت وضع مگر به زمان یعنی اگر زمان متحد نباشد و کِش داشته باشد. حالا خود یک وضع از وضع دیگر نشسته با چهارزانو، چهارزانو با سه زانو، سه زانو با دو زانو، قیام، قعود و بقیهٔ اوضاع دیگر حالش حال امتیاز است. حالش مثل زمان است خود نفس تربیع با تثلیث تفاوت می‌کند و دیگر احتیاجی به محل ندارد؛ حالش حال امتیاز است زمان است از یک زمان دیگر، مقدار است از یک مقدار دیگر و امتیاز به خودش بدون احتیاج به شیء دیگر حاصل می‌شود.

محالیّت قرار گرفتن در کنار واجب الوجود

مرحوم آخوند می‌فرمایند: تشخّص با این معنایی که شد که امتناع اشتراک سایرین در این حقیقت و هویت شخصیه است، با این بیانی که تشخّص را گفتیم، نه آن تشخّصی که به معنای امتیاز است خب آن به معنای عرضی است. این تشخّص که حدود وجودیهٔ یک شیء از دخالت سایر تعیّن‌ها و سایر

اشیاء و سایر موجودها به حریم خود ممانعت می‌کند، این تشخّص گاهی به نفس ذات است مثل خود ذات واجب‌الوجود که فی‌حدّنفسه هر وجود دیگری را از خود دفع می‌کند؛ می‌گوید: من وجود هستم و برای همه کفایت می‌کند و نیاز به وجود دیگر نداریم؛ وقتی وجود واجب‌الوجود هست دیگر وجودی در کنار او قرار نمی‌گیرد و داخل در وجود او نمی‌شود و از وجود او کم و تکّه نمی‌کند که او را در کنارش بگذارد بلکه خود وجود واجب‌الوجود که وجود اطلاقی است نفس خود اطلاق اقتضاء مانعیت از سریان وجودی دیگر به این وجود می‌کند و هم‌چنین از ورود آن وجود دیگر به حریم آن وجود مانع می‌شود لذا آنچه که در عالم وجود، از تعیّنات و تجردات و ماده و امثال‌ذلک هست هیچ‌کدام از اینها در کنار وجود واجب‌الوجود نمی‌تواند قرار بگیرد و محال است! این همان مطلبی است که بین عرفاء و حکماء در این قضیه اختلاف هست.

فرق نفس با روح در مرتبه و اتحاد آنها در حقیقت

گاهی اوقات این تشخّص به لوازم ذات است و مثل شمس می‌ماند، وضع در مورد شمس از لوازم آن

شمس است. گاهی هم به‌واسطهٔ عارضی است که به اول وجود ملحق می‌شود و این از باب وضع و زمان است که مرحوم شیخ همین‌طور فرمودند. چطور نفس تشخّص و حقیقت پیدا می‌کند؟ آیا نفس همان روح است که به شکل دیگری است یااینکه با روح تفاوت می‌کند و جدای از اوست؟ این تشخّص نفس و تعیّن نفس و تحقق نفس ـ آنچه که داریم می‌بینیم بدن است، نفس را که نمی‌بینیم! ـ به‌واسطهٔ علاقه و ارتباطی است که بین آن روح با بدن پیدا می‌شود و این ارتباط او را مضیّق و محدود می‌کند و از آن مرتبهٔ اعلیٰ پایین می‌کشد و در این بدن محصور می‌کند، علقه‌ای که او با بدن ایجاد می‌کند و محدودیتی را که برای او می‌آورد، در آن رتبه اسمش را نفس می‌گذاریم. حالا اگر این محدوده را اگر از خودش بگیرد دارای یک وجود سِعی می‌شود که با این نفس تفاوت می‌کند لذا نفس و روح و اینها همه یک حقیقت واحده است و تفاوت نمی‌کند منتها هر مرتبه‌ای دارای اسم خاصی است و در مرتبهٔ تعلقش به بدن است که به او نفس می‌گویند. در آنجا داریم

﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾[1] نگفته است: نَفَختُ فيه مِن نَفسی، ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ داریم روحُهُ يَصعَدُ إلَيه لا نَفسُهُ يَصعَدُ إلَيه، آنچه که جنبهٔ تجردی پیدا می‌کند و با آن مبدأ اتصال پیدا می‌کند نفس نیست آن عبارت از روح است منتها آن که تدبیر بدن را می‌کند آن عبارت از نفس است.

تشخّص قوای بدنی به همان بدن

تشخّص قوای بدنی هم به همان بدن است؛ آن قوایی که در بدن منطوی است و هرکدام دارای هویت خودش است مثل قوهٔ شامّه، اعصاب، عضلات، انبعاث عضلات، حرکات و اینها که هرکدام دارای آن محلی است که این قوا قائم به آن محل هستند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

---

۱. سوره ص (۳۸) آیه ۷۲. افق وحی، ص ۱۵۷:
«از روح و ذات خود در آن دمیدم.»